

مرگ را باور ندارم!

bamdadpress@swipnet.se

سخنان بهرام رحمانی، در شب یادبود حسن تهامی



حضار محترم، از حضورتان در این مراسم سپاسگزاریم. ما امشب (۲۵ نوامبر)، این جا جمع شده ایم که یاد عزیز از دست رفته مان حسن تهامی را گرمی بداریم. برای من که رفیق نزدیک حسن در سال های اخیر بودم، مرگ او، ساده نیست.

ابتدا باید به این نکته اشاره کنم که من، از سوی خودم و خانواده محترم تهامی، در این جا صحبت می کنم و قصد ندارم در این فرصت کوتاه همه ویژه گی ها و خصوصیات حسن را توصیف کنم. در نتیجه فقط اشاره ای گذرا به زندگی سراسر مبارزه حسن اکتفا می کنم.

حسن تهامی، انسانی دوست داشتنی، صمیمی و مبارز راه آزادی، پس از یک سال دست و پنجه نرم کردن با بیماری هولناک سرطان، شب چهارشنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۲ حوالی ساعت ۲۱، در آغوش دختر ۲۰ ساله اش «آیدا» و سایر عزیزانش چشم از جهان فرو بست. پزشکان در نوامبر ۲۰۰۱، بیماری حسن را سرطان ریه تشخیص دادند.

حسن، در سال ۱۳۳۱، در یک خانواده روشنفکر و مذهبی در شهرستان خوی در آذربایجان غربی، چشم به جهان گشود. او، تحصیلات ابتدایی و سیکل اول دبیرستان را در شهر نقده، به پایان برد و وارد دانشسرای مقدماتی شهرستان خوی شد.

حسن، در سال ۱۳۵۰، به عنوان سپاهی دانش در شهرستان قروه کردستان، به تدریس پرداخت. او، در طول تحصیلات شاگردی ممتاز بود و از سنین نوجوانی ۱۱ و ۱۲ سالگی به مطالعه

کتاب‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روی آورد. از جمله کتاب‌های مورد علاقه حسن، در این سال‌ها کتاب‌های عزیز نسین، طنزنویس مشهور ترکیه بود. جوانان، در آن روزگار با خواندن کتاب‌های عزیز نسین، گرایش به چپ پیدا می‌کردند. چرا که عزیز نسین، به عنوان یک نویسنده چپ و سوسیالیست، درد و رنج مردم محروم و زحمتکش و استثمار انسان از انسان را به بهترین وجهی توصیف می‌کرد. حسن، همچنین در تهیه و تنظیم روزنامه‌های دیواری دبیرستان نقش فعالی داشت.

او، در سال ۱۳۵۰، توسط «ساواک» پلیس مخفی مخوف رژیم سلطنتی در قروه، دستگیر و در بازداشتگاه نرده‌مورد بازجویی قرار گرفت و سپس به زندان ارومیه منتقل گردید. حسن، در بهار ۱۳۵۴، از زندان آزاد شد؛ در خرداد همان سال موفق به اخذ دیپلم ادبی گردید و در پاییز همان سال، در رشته علوم تربیتی دانشگاه ملی تهران، مشغول تحصیل شد. او، به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود، در سازمان چریک‌های فدایی خلق، ادامه داد و در اعتصابات و تظاهرات‌های دانشجویی و توده‌ای نقش فعال داشت. با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، حسن به استخدام آموزش و پرورش تهران درآمد و تلاش‌های دلسوزانه او، نسبت به شاگردانش سبب شد که به عنوان معلم نمونه در سطح تهران شناخته شود. حسن، در انشعاب ۱۳۵۹ چریک‌های فدایی خلق، بخش اقلیت را انتخاب کرد و در سال ۱۳۶۱، همانند بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی مجبور به ترک ایران شد و در هلند اقامت گزید. سپس به انگلستان رفت و سال‌های آخر خود را در لندن گذراند. هر چند که او، کار سیاسی-تشکیلاتی نمی‌کرد اما، همواره انسانی معترض، مساوات‌طلب و چپ بود که زندگی خود را آگاهانه وقف مسائل سیاسی-فرهنگی می‌کرد. عشق و مبارزه در نزد حسن، جایگاه ویژه‌ای داشت و نسبت به مسائلی که در جهان می‌گذشت بی‌تفاوت نمی‌ماند.

او، در تمام عمر کوتاه اما، پربار خود، همواره علیه ستم طبقاتی، نابرابری اجتماعی، جهالت و افکار عقب مانده مبارزه کرد. در شعرهای حسن، که به زودی چاپ خواهد شد، عشق و امید موج می‌زند. تلاش‌های هنری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی او، در طول چندین دهه نشان داد که او انسانی پیگیر، خستگی‌ناپذیر، حقیقت‌جو و سخت‌کوش است. مسلماً، حسن نیز مانند هر انسان متفکر دیگر خطاها و اشکالاتی داشت. قطعاً انسان فعالی که به طور مداوم در مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی دخالت دارد، مخالف و موافق خود را نیز پیدا می‌کند. حسن، انسانی حساس و زودرنج، با قلبی رئوف و پر از مهر بود. او، هرگز در برابر سختی‌ها، ناملایمات و فشارها زندگی خصوصی و اجتماعی سر فرود نیاورد. او، انسانی بود که در عرصه فرهنگی، از جمله شعر کار می‌کرد و در عمل نشان داد که توانایی و ظرفیت این همه کار با ارزش را دارد. حسن، ادیتور اشعار آقای اسماعیل خویی نیز بود. او، فردی روشن و آگاه و خودساخته بود. همان طور که «گوته»، شاعر معروف آلمانی گفته است: «من جز فکر و ذوق خود استادی نداشته‌ام». حسن، چنان که در یکی از شعرهایش می‌گوید:

مناعتم را می‌بینی؟

به ماه

حتا نیم نگاهی نمی‌اندازم.

هر چند شاعران

بر آن

بسیار سروده باشند

من گل آفتابگردانم آخر!

حسن، اعتماد به نفس قوی داشت. او، هرگز در بحث‌های سیاسی و فرهنگی کم نمی‌آورد و با اتکا به علم و منطق بحث می‌کرد و صاحب نظر بود. اما در عین حال او، به حدی فروتن بود که تا زنده بود، حتا شعرهایش منتشر نکرد. در واپسین روزهای زندگی‌اش با اصرار من پذیرفت که شعرهایش چاپ شود. ما، به زودی دفتر شعری از او منتشر خواهیم کرد. این اشعار تنها یادگار ماندنی حسن برای ما، یعنی خانواده تهامی و دختر عزیزش «آیدا» است. بدین ترتیب ما، با تکرار و زمزمه کردن آن‌ها یاد عزیزش را همیشه گرامی خواهیم داشت. من بارها شاهد این واقعیت بودم که نزدیکان حسن، چه عشق سرشاری نسبت به او داشتند. این نشان می‌داد که او، تا چه حد در قلب نزدیکانش جا داشت. همچنین من، شاهد علاقه و مهربانی و عشق آیدا، نسبت به پدرش حسن و متقابلاً عشق بی‌پایان حسن به آیدا بودم. هنگامی که حسن، از مهر و محبت خانواده‌اش حرف می‌زد، انسان هر چه بیش‌تر شیفته انسانیت و قلب سرشار از مهر و محبت‌اش می‌شد. از این‌رو باور این که حسن مرده است، برای همه ما، به غایت سخت و دردآور است. هر چند که حسن، دیگر در میان ما نیست و نخواهد بود اما، مهر و محبت و رفاقت و دوستی و صمیمیت و اشعار زیبای او، برای همیشه در قلب ما، جای دارد.

مرگ حسن تهامی، بی‌شک ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر است، اما یادگارهای ادبی او و خاطرات زیبایی که از او داریم و مهم‌تر از همه آیدا، که یاد حسن را همواره در نزد ما زنده نگاه خواهد داشت. یادش گرامی باد!

من با شعر دیگری از حسن، که می‌توان آن را «وصیت‌نامه» او نامید، عرایض را به پایان می‌رسانم.

بر سنگ مزارم

نه نامم را بنویسید

نه تاریخ زادن و

مرگم را

تنها

تا

آنان که بر سر تربتم می‌گذرند

بدانند کیستم

گل آفتابگردانی

بر آن حک کنید.

همین.

سپاسگزارم.